

زندگی هزارباره در قامت هزاران زن



حلقه وصلی شدیم میان ۲ نقطه مبهم

باید

اعتراف

کنم

روز اولی که قرار

بود

کار در

شهربانو و معرفی بانوان

توانمند

خراسان را شروع کنیم، تا

مدت

ها یکی از

دغدغه‌های اصلی

تیم

شهربانو انتخاب آدم‌ها بود؛

اینکه ...



شهربانو

۴ صفحه ویژه بانوان مشهد
۸ مارس ۲۰۲۱ | ۲۴ رجب ۱۴۴۲
شماره ۳۳۴۱ روزنامه شهرآرا
۲شنبه



قدم گذاشتن در سپهر متفاوت

نوشتن از زنان و درباره زنان در وادی هنر (سینما و عکاسی) باشهربانو وارد د زیست من شد، زیستی که با توجه به تنفس در وادی علم، به طور معمول چندان جنسیت را بر نمی تابد. آیا باید انحصاری از زنان نوشت؟ تلاشی کردم از زوایای متعددی به مسئله نگاه کنم...

پرونده ای برای سه سالگی «شهربانو» ؛ همچنان برای زنان و دختران
شهرمان می نویسیم

ما به قلم قسم خورده ایم

طرح: علی مصدوم/نگار: آناهیتا



حمیده وحیدی
روزنامه نگار

(فروغ)

چرا باید از زنان بنویسیم؟

چرا از زنان می نویسیم؟ این پرسشی است که در ۲ سال اخیر بارها به آن پاسخ داده ام به خودم و دیگران. برای رسیدن به این پاسخ، کافی است همین امروز روزنامه های بزرگ کشور را ورق بزنیم تا ببینیم چه تعداد از نویسندگان و صاحب نظران را بانوان تشکیل می دهند و تا چه اندازه به مسائل زنان و دختران و خانواده پرداخته شده است. آیا زد و بندهای سیاسی اجازه داده اند مشکلات زنان آن گونه که حقیقت دارد دیده شود یا تنها برخی مسائل پیش پا افتاده نه تنهاده غدغه عموم بانوان است بلکه از سوی برخی جناح ها یا گروه ها بزرگ نمایی می شود در اولویت قرار گرفته اند؟ در پاسخ به همه این پرسش ها و ده ها سؤال مشابه دیگر باعث می شود این احساس نیاز در ما ایجاد شود که حضور نشریات تخصصی برای زنان و دختران در شرایط فعلی که کانال های فضای مجازی روزانه مرزهای محتوای زرد و بی خاصیت و گاه مغرضانه تولید می کنند اهمیت دارد. بپذیریم همان گونه که رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر الگوی سوم زن مسلمان اشاره کرده اند، باید همان الگوی تازه را در جامعه پیاده کرد: «زن مسلمان ایرانی تاریخ جدیدی را پیش چشم زنان جهان گشود و ثابت کرد که می توان زن بود، عفیف بود، محجبه و شریف بود، و در عین حال، در متن و مرکز بود. می توان مسئولیت های خانوادها محسوب کرد و دختران را با پارلمان ها و مجامع مختص زنان شرایطی برای حضور نسل جدید دختران و بهره مندی از ایده های نو ایجاد کرده اند؟ آیا در کلان شهر مشهد فارغ از همه نگاه های سیاسی، حلقه مشترکی از بانوان برای حمایت از یکدیگر و کمک به شکوفایی

کامل تربیت کند. زنان امروز برای تکمیل مادرانگی به آگاهی نیازمندند. باید شرایطیست زنانه در جامعه برای شکوفایی او ایجاد شود تا در کنار رضایت از خود، فرزندی کامل تربیت کند.

مجاری رسمی و معتبر نیازهای لازم جامعه زنان را برآورده نسازند، این نیاز به آگاهی یافتن از طریق رسانه های دیگر دنبال می شود. در نتیجه، نوعی حذف واقعیت، اغراق و هم چنین موج سواری برخی رسانه ها با اهداف و نیت های نامعلوم که در پس چهره مطالبه خواهی زنانه پنهان شده است، رخ می نماید. از رهگذر این امواج زودگذر و آگاهی های کاذب است که مطالبه و نیازهای واقعی زنان، مغفول واقع می شود. افزون بر این، اصرار بر مطالبه های خاص و در مواقعی نالازم، سبب می شود گفت وگوها و مطالبه های منطقه ای در حاشیه قرار بگیرند و به زنان، تنها زمانی که در نقش قربانی قرار گرفته اند توجه شود. برای نمونه، می توان به تجربه های ناموفق زنان برای حضور در عرصه های بین المللی اشاره کرد که با برجسته سازی آن، صدها مورد زنان موفق را به حاشیه می راند. در نهایت، باید به این نکته اشاره کرد که روزنامه های تخصصی با هدف آگاهی بخشی و متمرکز بر گروه های خاص اجتماعی، مسئولیت سترگی بر عهده دارند. آن ها چراغ راهنمای نیازسنجی ها هستند و به مفهوم پر دازی درباره شیوه بیان خواست ها و مطالبه ها می پردازند. شاید بتوان گفت روزنامه های تخصصی هنوز هم حکم همان تکررزن نامه های دوران ابتدایی در دفتر مشق ها را دارند. آگاهی بخشی عمیق و آشنایی مخاطب با الفبای دشوار سیاست.

داشت. خودش را همراه کرد با آنچه در دنیای واقعی زنان جریان دارد. حالا یک سالی است که شهربانو به جای بزرگ نمایی برخی مشکلات جامعه زنان، تلاش می کند آینه ای باشد برای بازتاب تصویری از واقعیت ها و موجودیت جامعه زنان، آن هایی که سختی ها را با تلاش و خوداتکایی شکست داده اند و حالا در گوشه ای از همین شهر یاروستایی در حوالی سرزمین خورشید، گره از کار زنان و مردان بسیاری باز می کنند. شهربانوی امروز حرف کسانی است که غرایبی با شمار ندارند و به جای آن، کمر همت بسته اند تا راه نامهموار و پرسنگلاخ را برای دیگران صاف کنند. شهربانو در سال سوم فعالیتش، با تغییر رویکردی بنیادین، نشان داد می تواند نقشی بزرگ در توانمندسازی زن سرزمینمان ایفا کند، میدانی باشد برای آن هایی که به جای ماهی، ماهیگیری یاد می دهند و از لحظه لحظه عمرشان فرصتی می سازند برای رشد و خودآگاهی و بالندگی.

هنگامه

دکتر محدثه جزایی

دیر انجمن علوم سیاسی شعبه خراسان



روزنامه های تخصصی و

آموزش زنان

کلاس اول ابتدایی بودم که با هدف یافتن حروف الفبا با روزنامه آشنا شدم. آن زمان، روزنامه چیزی نبود جز تکه ای کاغذ چسبیده در دفتر مشق که قرار بود راهنمای آموزشی ما برای شناخت حروف الفبا باشد. از آن زمان تا امروز، روزنامه ها هم چنان عناصر مهم دنیای امروز ما هستند. ما از دریچه آن ها درباره رخدادها آگاهی می یابیم و به وسیله آن ها با مقتضیات زمان سازگار می شویم. اما در عصر ارتباطات و انتقال سریع اخبار و رویدادها، روزنامه ها تخصصی تر، دقیق تر و البته منزوی تر شده اند. با این همه، هنوز هم هستند خوانندگانی که ورق زدن روزنامه و استشمام بوی ناب کاغذ را به زل زدن و چشم دوختن به صفحه های نوری ترجیح می دهند. این گونه است که حیات روزنامه از طریق خوانندگان پروپاقرص سنتی و نفوذ در صفحات مجازی تداوم می یابد. زنان، به عنوان نیمی از پیکره جامعه، از یک سو نیازها و مطالبه های خاص و ویژه خود را دارند و از سوی دیگر، با افزایش آگاهی های سیاسی در میان اقشار گوناگون، آن ها را نباید از نظر

نسیم

مجید ادیبی

روزنامه نگار



«شهربانو» آینه است

شهربانو حالا سه ساله شده است. شاید به حرف ساده باشد اما انتشار نشریه ای برای زنان و با شبکه ای از مسائل پیچیده، خود، به مثابه گذر از هفت خان رستم است. حرف زدن از مسائل و دغدغه های زنان آسان می نماید اما وقتی پای عمل به میان آید، باز باید لباس آهنین به تن کرد و خویش را برای نبرد سخت ورزیده کرد. وقتی سخن از پرداختن به دغدغه ها و مشکلات زنان در جامعه می شود، بسیاری خودشان را برای سخنرانی های غرا و آتشین آماده می کنند و در صف می ایستند. شاید در ذهن و خیالشان گمان کنند با هر حرف و سخنشان باری از مشکلات پر شمار زنان برداشته اند اما وقتی حرف از حضور در میدان عمل

بانوی شهر من!

حرم مطهر امام رضا(ع) نگین درخشان انگشتری شهر مشهد است که در بخش آن به جهان روشنی می بخشد و دل های عاشق را صیقل می دهد و به خویش می خواند و در جوار این حرم، مسجدی هست که نام یک بانو را زنده می کند: گوهرشاد! از دورانی که زنان دیده نمی شدند و همه امور جامعه مردانه تمشیت می شد، شعله های عشق به امام مهربانی آن چنان در قلب بانوان شهرمان فروزان بود که زنان نوغان با حضور در تشییع پیکر امام رضا(ع) حماسه ای بزرگ به نام بانوان شهر در تاریخ ثبت کردند. اکنون بانوان شهر ما در همه صحنه ها حضور دارند. از حضور در فعالیت های اجتماعی و سیاسی تا حماسه آفرینی در جبهه های دفاع مقدس، از تحصیل در مدارس تا تکمیل تحصیل در دانشگاه ها، از المپیاد های علمی تا المپیک های ورزشی، از کارآفرینی تا نیکوکاری، از کشاورزی تا صنعت، از اندیشه ورزی تا پژوهشگری، از خانه تا کارخانه و ... همه صحنه هایی هستند که بانوان شهر در آن خوش درخشیده اند و البته هرگز از خانواده و تربیت فرزندان رشید و مدیریت خانه نیز غافل نشده اند، و در این ماه ها نام افتخارآفرین مدافعان سلامت با نام بانوان شهرمان پیوند خورده است.

اما نمی توان این این واقعیت را پنهان داشت که بانوان کشور هرگز آن گونه که شایسته آن هستند از سوی مسئولان و دستگاه ها دیده نشده اند و توانمندی های ارزشمند آن ها جدی گرفته نشده است. شهربانو رسانه ای است برای دیده شدن تلاش های شگرف بانوان شهر. در شهربانو به سراغ بانوانی می رویم که می توانند الگوی دختران شهرمان باشند در تلاش بی وقفه و بدون خستگی. شهربانو رسانه دختران و بانوانی است که با نجابت و متانت به جامعه خدمت می کنند و قدردانسی از آن ها وظیفه همگان به ویژه مسئولان است. شهر بانو خانه دختران و بانوان شهر مشهد است. شما هم شهربانو را آینه خود بدانید و جشن تولد او را جشن تولد خویش!

حلقه وصلی شدیم میان ۲ نقطه مبهم



حمیده وحیدی
روزنامه‌نگار

بايد اعتراف كنم روز اولي كه قرار بود كار در شهر يانو و معرفي بانوان توانمند خراسان را شروع كنيم، تا مدت‌ها يكي از دغدغه‌هاي اصلي تيم شهر يانو انتخاب آدم‌ها بود؛ اينكه بخواهيم زناني را معرفي كنيم كه موفق باشند و زندگي شان الكوبي باشد براي آن‌هايي كه مي‌خواهند از نقطه صفر و زير پله‌هاي زندگي شروع كنند. پيدا كردن زناني كه گاهي حتي خودشان هم به گمنامي راضي تر بودند كار آساني نبود. تهيه مصاحبه، عكس و حرف‌هايي از جنس زنانه حتي براي من كه زندگي‌ام از صبح تا شب با كانال‌هاي اجتماعي و جلسه‌ها و گروه‌هاي بانوان دم‌خور است كار سختي بود.

اگر چه فضاي مجازي و دسترسي به اطلاعات كار را به‌ظاهر آسان كرده بود، باز هم

براي پيدا كردن زناني كه ريشه‌هاي شهر با نقش آن‌ها در جامعه نفس مي‌كشد به كار مدام

نياز داشت، چوري كه حتي روزها و ماه‌ها پيگير گزارش‌ها و گفت‌وگوها بوديم، و باز خورده‌ها و

بيان نظرات و ديدگاه‌هاي مردمی چيزي بود كه اجازه داد با انگيزه بيشتري راه را دنبال كنيم.

بعد از چاپ شماره‌هاي مختلف شهر يانو، ديگر رسانه‌ها نيز در يك پيمان نانوشته، به ياري‌مان

شتافتند. تهيه كليپ، گزارش، مصاحبه و مستندهاي تصويري چيزي بود كه بعد از هر چاپ به

چشم مي‌آمد. اين روزها در اواخر اسفند به انتظار نشستيم تا خودمان شروع كننده يك

حركت جديد در سال جديد باشيم. كتاب «زان پيشرو» از بانوان توانمند خراسان و كتاب

تاريخ زنان مشهد و ساخت مجموعه مستند «زندگي بانوان نسل جديد» بي‌گمان مي‌تواند

گام مهمي باشد براي آن‌هايي كه به توانمندی زنان جامعه‌شان مي‌بالند.



✚ چرخش سيب تقدیر را از نو نوشت

مریم کوره‌پز، صاحب اولین مرکز کشت و پرورش گیاهان دارویی و محصولات باغی کشور، یکی از دختران تحصیل کرده منطقه گلمنگان است که در شرایط سخت اقتصادی، هم و غم خود را صرف کمک به اشتغال زنان آسیب‌دیده کرده است. کسب عنوان برتر در بخش اجرایی بودن ایده در نخستین رویداد ملی کارآفرین اجتماعی سال ۹۸، کسب رتبه اول جشنواره فرهنگ کارآفرینی بانوان خدمت و خودکفایی خانواده در سال ۹۷، دریافت نشان مردمی استقلال در سال ۹۶، و کسب رتبه اول بانوی کارآفرین شوراهای اجتماعی محلات مشهد را در کارنامه خود دارد. مریم کوره‌پز حالا در دهه چهارم زندگی اش، ۲ سال است کارآفرین برتر کشوری در حوزه گیاهان دارویی شده است. توی همه حرف‌های مریم، چند جمله‌اش برای ما و مخاطبان روزنامه فضای مجازی به یادگار ماند؛ به دلیل ورشکستگی پدرم، مجبور شدم سال اول دبستان ۳ مدرسه عوض کنم. سال دوم را پنج‌ماهه تمام کردم. سال سوم هم ۳ معلم عوض کردم طوری که سال چهارم جدول ضرب بلد نبودم و دیکته‌ام اقتضاح بود. پدرم ۲ بار ورشکست کرده بود من مشکلات اقتصادی را با پوست و گوشت‌م احساس کرده‌ام. مدت‌ها مجبور بودیم داخل انباری دوازده‌متری خانه عمه‌ام زندگی کنیم. آن زمان آرزوی من کردم زودتر بزرگ بشوم و برای خانواده و پدرم و همه زنان اشتغال‌زایی کنم. بانو کوره‌پز بعد از چاپ شهر یانو و با رای مردمی، جزو ۱۰ نفر اول جشنواره کارآفرینی شد که از سوی معاونت زنان ریاست جمهوری بر گزار گردیده بود.



✚ نسخه نجات بخش علم و شیکتار

سال‌ها يك حسرت چنان توی دلم ورم كرده بود كه هر جايي بي دليل سر باز مي‌كرد، آن هم از وقتي به بركت اينترنت با زناني آشنا شدم كه نابغه‌هاي علمي ايراني نام داشتند. خدا مي‌داند چه قدر دلم مي‌خواست يك



سعيده آل ابراهيم
روزنامه‌نگار

يك دنيا دويده‌ام

شهربانواز همان ابتدا هم از اسمش پيدا بود كه قرار است از بانوان اين شهر بنويسد البته آن‌هايي كه تجربه زيسته متفاوتي دارند و مي‌توانند الكوبي براي ديگران باشند. اوايل، بيشتتر اوقات، ذهنم هشدار مي‌داد كه مگر يك شهر چه قدر مي‌تواند پايي موفق در هر زمينه‌اي داشته باشد، اما كم كم خلاف اين موضوع به ضمير خود گاهم ثابت شد و متوجه شدم در كوچه‌پس كوچه‌هاي اين شهر، زنان موفق زيادي دست به كارهاي بزرگ زده‌اند، بانواني كه مصاحبت با آن‌ها

رمضان امسال را جور ديگري آغاز كنيم. در دومين روز ايرديبهشت، پذيراي رئيس زندان زنان شديم و از مشكلات بانوان فاقد ملاقات شنيديم. يكي از دختران جوان نيز با مبلغی چندميليوني، به كمك يكي ديگر از همكاران شهرآرا كه اصرار به گمنامي داشت، آزاد شد. اما شنيدن گزارش مددكار زندان از وضعيت يكي از بانوان زنداني كه در گير بيماري سرطان بود خيلي زود كامنان را تلخ كرد. معصومه، دختر جواني كه يك سالي مي‌شد به علت سرطان غدد لنفاوي در بهداري زندان به سر مي‌برد، براي ۱۵۰ ميليون تومان اختلاف حساب، ۳ سالي مي‌شد كه با شكايث ميردش در شركت هواپيمايي به زندان افتاده بود. طبق دادنامه‌اي كه در بهمن ۹۸ صادر شد، او مي‌توانست ۵۰ ميليون تومان از مبلغ را به صورت نقدي بپردازد و آزاد شود. ۱۵ ميليون از اين بدهي را گروهی از خادمان حرم امام رضا^(ع) جمع آوري كرده بودند و حالا معصومه هرروز روي تخت بهداري، چشمش به در بود تا دستي نيكوكار ۳۵ ميليون بدهي اش را بپردازد.

قراري براي گفت‌وگو با معصومه گذاشتيم. به سراغ پدر و مادرش رفته‌يم و عجيب بود كه بعد از انتشار مصاحبه به فاصله ۴۸ ساعت بدهي او درست در شب‌هاي قدر داده شد و او آزاد شد.

اگرچه اين مسئله باعث شد مدتي خوشحال شويم، فهميديم فارغ از معرفي زنان موفق، گفتن از دغدغه‌ها و مشكلات زنان، بايد حلقه‌اي باشيم براي وصل كردن آدم‌ها. بانو زهره صداقت، كارآفرين حوزه پوشاك و دارنده نشان طلايي كارآفريني رياست جمهوري، براي كمك به كارآفريني در حوزه زنان زندان به ما پيوست. يكي از پزشكان متخصص و مسئول با تاكيد بر گمنامي به ما ملحق شد و مي‌دانيم با كمك ديگران

سنگري خواهيم ساخت در سال ۱۴۰۰ براي كمك به زنان اسيب‌ديده.



✚ زيستن در مرز يابرك كار و زندگي

يك كليپ کوتاه در كانال بانوان استان خراسان رضوي به قدری فكم را مشغول كرد كه چند ماه پيگير مصاحبه با خانم فاطمه كريمي، برگزيده برنامه كارآفريني «ميدان»، شدم. هريار كه با او تماس مي‌گرفتم، مي‌گفت درگير بنيادي در محل كارش در روستاي بهار است، طوري كه بد گمان شدم شايد علاقه‌اي به ديده شدن در صفحات مكتوب روزنامه ندارد. اما يك نيم روز حضور در كارگاهي نيمه‌آماده در اوايل سوز زمستان

تصور همه سختي‌هايي كه متحمل شده بود برايم ممكن نبود، اما همين جمله‌هاي سخت را با ليخنه تحويلم مي‌داد. او دست روي دست نگذاشته بود و با اينكه تنها مي‌توانست سرش را تكان دهد، درس خوانده بود، نقاشي كشيده با دهان را بلد شده بود و از آن درآمد داشت. هميشه زناني كه با زحمت كار مي‌كنند و مستقل هستند، برايم قابل احترام بوده‌اند و اين احترام را براي سمانه دوچندان قائل شدم.

سمانه براي من اسطوره اميد شد. آن قدر محكم و با افتخار از روزهاي زندگي اش گفت كه در هيچ جاي روايتي كه از او نوشتم، ردی از دلسوزي و ترحم نبود. شايد بعضي‌هايمان اگر مسير کوتاه نباشد، رؤيايمان را دفن كنيم، اما او مصداق خوبي برايمان بود، سمانه‌اي كه هنوز هم با وجود نبود چاره‌اي در علم براي مشكل او، به دويدن فكر مي‌كند.



طرح: استوديو شهربانو

همه چيز را تغيير داد، آن هم درست زماني كه فاطمه كريمي از ميان بوي تند چسب و پارچه‌هايي كه از كنار چرخ‌هاي راسته‌دوزي بر زمين ريخته بود ما را به نيم‌طبقه بالاتر مهمان كرد. خانه فاطمه در ابعاد ۲۰ متر درست بالاي كارگاهي بود كه هنوز شعله گازی در آن شعله‌ور نبود. او كه جز برگزيده شدن در برنامه «ميدان» توانسته بود به دليل توليد نواورانه در توليد وسايل تزئيني ماشيني «اكسسوري» ۲۶۰ ميليون تومان هم از يكي از داوران هديه بگيرد، با دست خالي همان تكه زمين را ساخته بود. بانوي سرپرست خانواده‌اي كه سال‌ها در يكي از روستاهای اطراف مشهد كار كرده و ۳ سال تمام به اين فكر كرده بود كه بتواند كار و كسبي براي زنان راه بيندازد، حالا خودش يكي از برگزيدهگان يكي از پيرطرف‌داران برنامه‌هاي كارآفريني شده بود و مسئولان زيادي از كارگاهش بازدید كرده بودند. وقتي داشتيم او را ترك مي‌كرديم، بارها تكرر كرد كه ۲ سال ديگر به يكي از توليدكنندگان بزرگ اكسسوري ماشين ايران تبديل خواهد شد و ما مي‌دانستيم كه به‌زودي او را در آنجا كه شايستگي را دارد خواهيمديد.



✚ شاهدهي براي آزادي

روزهاي دهه كرامت و ولادت امام رضا^(ع) بارها بر سر اينكه چه كسي را عكس يك كنيم بحث كرديم. گزينه‌هاي متعددي را با خانم‌ال ابراهيم، همكاري كه از اواخر تابستان به تيم متغير شهربانو اضافه شد، مرور كرديم تا اينكه يك كانال تلگرامي براي آزادي زندانيان توجه‌مان را جلب كرد. خانم شاهدهي، خادم حرم امام رضا^(ع)، بانوي خانه‌داري بود كه از طريق يك كانال بيست‌نفری براي آزادي زندانياني كه پرورنده‌هاي آن‌ها سال‌ها بايگاني شده بود پول جمع مي‌كرد. او توانسته بود به مدت ۳ سال بالغ بر ۲۵۰۰ نفر از خيران را از سراسر كشور همراه كند، زني كه هر جا كارش گير مي‌كند يك ذكر «يا امام رضا» جلو پنجره فولاد برايش راهگشاست و تا امروز زندانيان زيادي را از طناب دار نجات داده است. بعد از انتشار گفت‌وگو با خانم شاهدهي، هرچند ارتباط مجموعه شهربانو براي كمك به زندان زنان خوب بود، شكل جدی‌تری گرفت. هدايت خيران به كانال تلگرامي «شوق رهايي» و پيگيري مشكلات زندانيان زن از جمله اين موارد بود. گروهی به نام «كوثر» شكل گرفته است كه برنامه‌هايي اساسی براي كمك به مجموعه زنان اسيب ديده دارد كه در سال آينده از آن خواهيم گفت.

(۴)

شهربانو

شهربانو

ضميمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتياز:
شهرداري مشهد
مدیرمسئول و سردبیر:
سيد هادي قياضي
مسئول ضميمه
حميده وحيدى



(آفاق)

حسرت‌های بانوان کارآفرین



ليلا كوچك‌زاده
روزنامه‌نگار



✚ به گمانم در نشریه شهربانو با ۲۰ بانوي كارآفرين و توانمند مشهدي گفت‌وگو كرده‌ام. با آن‌ها راهي كارخانه، كارگاه، مزرعه، شن كشي، گلخانه، زنبورداري و ... شده و حدود نصف روز و گاهي يك روز كامل همراهشان بوده‌ام. در محتوای گزارش‌هم به هم روياروبي آن‌ها به عنوان يك خانم با شغلشان كه به طور معمول در دسته مشاغل دشوار قرار مي‌گرفت پرداخته‌ام. محل كارشان را توصيف كردم و رفتارشان با كارمندان و كارگرانشان. درباره نقش مادري و همسري هم پرسيدم.

اما در اين مطلب، مي‌خواهم از بخش ديگري بنويسم كه در گزارش‌هايم هيچ مطرح نكرده بودم. يعني جايش آنجا نبود ولي هميشه در ذهنم باقي مانده است. با همان جمله و همان جزئيات و شايد حتي بيشت از بخش‌هاي ديگر گزارش‌هم: حسرت‌هايشان.

من اين حسرت را توي لودر خاني ديدم كه شن كشي عريض و طولبي داشت و در تهيه شن براي منطقه‌اي از خراسان نقش مهمي ايفا مي‌كرد. تبتر مطلبش را هم زديم: «شهر روشن شب» چون شن كشي‌اش بدون اذراق ۲۰ ساعت در شبانه‌روز فعال بود. براي گرفتن عكس و فيلم از او خواستيم توي لودر بنشينند و بيل را توي شن‌هاي تازه فرو ببرد. فكر كنم درست همين لحظه بود كه حسرتش سر باز كرد. با يك دست و با قدرت، دنده را يك كرد و در همان حال، بيل را داخل شن‌ها فرو برد و شايد براي دهمين بار شماره پسرش را گرفت اما جوابي از آن سوي خط نيامد. همين‌جا بود كه در هواي مطبوعي كه از كولر لودر چند ميليارداش صورت‌هايمان را در آن زمين داغ خنك مي‌كرد، گفت كه خانواده‌اش با او همكاري نمي‌كنند و اين موضوع هرروز به نوعي تكرر مي‌شود و جگرش را خون مي‌كند. مثل آن لحظه كه فرزندش گوشي را جواب نمي‌داد.

از او پرسيدم حالا كه اين طوري مي‌گويد، حاضر است دخترانش (۲ دختر دوقلو داشت) هم مانند خودش اين همه درگير كار بپروان شوند. انگار اين پرسش، مطلوب حالش بود. گفت كه دخترانش ترجيح مي‌دهند خانم خانه باشند و به خودشان برسند.

يكي از حسرت‌هاي خانم دكتر جراح بيماري‌هاي زنان در مشهد نيز كه به «پنجه‌طلا» معروف است، همين نرسيدن به خود بود! صبح‌هايش در بيمارستان‌ها به جراحي مي‌گذشت و عصر توي مطبخ جاي سوزن انداختن نبود. اما از اينكه زير چشمانش چروك افتاده و روي صورتش كك و مك و لكه‌هاي پوستي ايجاد شده بود ناراحت بود و اين موضوع وقتي آزارش مي‌داد كه در فرودگاه بين‌المللي، قصد سفر به خارج از كشور براي شركت در سمينارها را داشت. به قول خودش، آنجا خانم‌هايي را مي‌ديد كه كرم دور چشمانش يك روز هم قطع نمي‌شد درحالي كه او حتي فرصت نمي‌كرد يك ضدآفتاب خشك و خالي بزند. اين را زماني گفت كه از كوچكي مطبخش براي اين حجم مراجعه كننده انتقاد كردم. گفت: تو زندگي مرانمي داني. درگيري‌هايم خيلي زياد است. فرصتي براي خودم ندارم چه برسد به اينكه به تغيير فضاي مطبخ فكر كنم.

از خوف با خانمي كه به او لقب مادر آرزوها داده‌اند، برمي‌گشتيم. سفری يك‌روزه به چند روستا داشتيم كه او براي شناسايي مشكلات مردم به آنجا مي‌رفت. ساعت حدود ۱۱ شب بود و ما به مشهد نزديك مي‌شديم. تمام آن آرامشي كه در مسير رفت از او ديده بودم، در راه برگشت، رنگ باخته بود. دلش براي پسر دوازده‌ساله‌اش كه پشت در مانده بود، جوش مي‌زد. بالاخره با آمدن پدر به خانه، خيال مادر آرزوها هم راحت شد اما صورتش درهم فرو رفته بود و سعي مي‌كرد از همان‌جا اوضاع را كنترل كند. چند بار ديگر هم به پسرش زنگ زد و آخرين بار يادم هست او را در دعوای مي‌كرد كه چرا نمي‌خوايد و هنوز بيدار است. آنجا ساعت ۱۱:۳۰ شده بود و ما تازه به عوارضي مشهد رسيده بوديم.

حسرت‌هاي زنان توانمند و كارآفريني كه با آن‌ها در تعامل بوده‌ام، هر كدام با ديگري متفاوت است اما به نظر من، يك وجه مشترك دارد. اينكه حسرت‌هايشان را پذيرفته‌اند. قطعا در شن كشي خانم كارآفرين ما هم چنان صبح زود به روي كاميون داران باز است. او نيمه‌شب و در تنهائي به زمين وسيع پشت شن كشي مي‌رود تا شن‌ها را بار بزند و به بخش باربري منتقل كند و صبح روز بعد، كار كاميون داران را راه بيندازد. خانم دكتر هم حاضر نيست دقيقه‌اي زمان را براي درمان بيماري سرطاني از دست بدهد. مادر آرزوها هم هنوز در حال برآورده كردن آرزوهاست.